

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۹/۳۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۲/۲۸

بازشناسی مرجحات تراحم با تأکید بر دیدگاه اصولی محقق نایینی

احمد صابری مجد^۱

سید احمد میرحسینی نیری^۲

محمد حسین یارمحمدی^۳

چکیده

اصل وجود تراحم در مباحث شرعی امری اتفاقی میان اصولیان است. همچنین در تراحم بین دو تکلیف و عدم توانایی مکلف در انجام دو تکلیف در یک زمان، همه اصولیان بنا بر حکم عقل در صورت نبود ترجیح قائل به تخییر هستند؛ ولی در فرض وجود ترجیح، نوع ترجیحی که باید در مقام‌های گوناگون معیار قرار بگیرد، اختلافی است. در همین رابطه محقق نایینی با پرورش بحث و ایراد وجوه مختلف، زمینه تحقیق را برای شاگردان خود از جمله آیت الله خوبی و دیگران فراهم ساخته است؛ اما با این حال پراکندگی بحث و تفصیلهای گاه فرسایشی در بیان ایشان و دیگران، مخاطب را از تعمق و اطلاع از ساختار روشن بحث دور می‌سازد. از این رو در جستار حاضر تلاش شده با روش توصیفی-تحلیلی، تقریر و تبیین نوینی از نظریه محقق نایینی در مبحث تراحم ارائه گردد و نقد جامع علمی نسبت به این نظریه صورت گیرد. نویسندگان بر این باورند که تراحم در مرحله تنجز رخ می‌دهد؛ به خلاف نظر محقق نایینی که تراحم را در مرحله فعلیت جاری می‌داند. همچنین بحث مرجحات در صورت فعلیت هر دو تکلیف قابل طرح است. مواردی که محقق نایینی از موارد مرجحات باب تراحم بیان کرده، خارج از باب تراحم انگاشته می‌شود و منشأ برخی از این امور، مختص به مبنای ایشان است.

واژگان کلیدی: تراحم، تفاوت تعارض و تراحم، موجبات تراحم، مرجحات تراحم، محقق نایینی.

۱. دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده گان فارابی دانشگاه تهران. (نویسنده مسئول)

ahmad.saberimajd@ut.ac.ir

۲. دانشیار دانشگاه فارابی دانشگاه تهران. mirhosein@ut.ac.ir

۳. مدرس سطح عالی حوزه علمیه. yarmohamadi2056@gmail.com

مقدمه

از دستورات دینی و معرفتی فی نفسه خالی از هرگونه تنافی و تناقض است. اگر تنافی و تناقضی در این میان وجود دارد از منشاهای بیرونی سرچشمه می‌گیرد که پیگیری این علت‌ها یکی از مهم‌ترین بحث‌هایی است که در زمینه پژوهش‌های دینی باید مورد توجه قرار گیرد. به صورت کلی تنافی در مفاهیم دینی به یکی از دو شکل زیر ممکن است رخ دهد. نخست اینکه در میان دستورات و مفاهیم، تناقض و تنافی پدیدار گردد. دوم اینکه در مفاهیم دینی تعارض و تنافی وجود نداشته باشد، ولی حالتی برا مکلف رخ دهد که توانایی انجام دو تکلیف را از دست بدهد، به گونه‌ای که قادر به انجام تنها یک مورد از آن‌ها شود که منشا این عدم قدرت بیان شارع و یا امور مربوط به ایشان نیست بلکه علت این است که دو حکم برای یکدیگر مزاحمتی ایجاد کنند، به گونه‌ای که نتوان به هر دو عمل کرد، به عنوان نمونه، هر گاه دو نفر در حال غرق شدن باشند و مکلف قدرت نجات هر دو را نداشته، بلکه تنها نجات یک نفر برایش مقدور باشد، در آن صورت، دو واجب، «متزاحم» خواهند بود. اموری از قبیل دو حکم متضاد است و این امر به مکلف اجازه نمی‌دهد که هر دو تکلیف را در یک زمان انجام دهد؛ مانند اینکه شارع در بیانی نماز را در یک محدوده زمانی واجب کند و از طرف دیگر وجوب فوری از بین بردن نجاست مسجد را نیز متوجه مکلف قرار داده است. بین این دو دستور از نظر مفهومی هیچ گونه تنافی وجود ندارد؛ بلکه مکلف به دلیل عدم توانایی خود قادر به انجام آن دو نیست. این نوع تنافی را در اصطلاح علم اصول تزاحم می‌نامند. مهم‌ترین پرسش مطرح برای اندیشمندان، این است که وظیفه مکلف در حالت‌های گوناگون تزاحم چیست و راه برون رفت از آن چه می‌باشد؟ تا پیش از محقق نایینی بحث کامل و چارچوب‌مندی در مبحث تزاحم ارائه نشده بود و ایشان فرض‌های این مسأله را که به صورت مجمل بیان شده بود، تشریح و احکام هر یک را تبیین کرد. پیش فرض‌های بحث تزاحم و مراجحات آن در نظر این محقق، عبارت است از وقوع تزاحم در مرحله فعلیت و وجود مرجحات در حالت تزاحم در این مرحله.

ارائه مباحث تزاحم از نظر ایشان، اگر چه دارای نوآوری و دسته‌بندی جدیدی است؛ اما مراحل بحث به بازبینی جدیدی نیاز دارد و برخی از این مبانی و برخی مطالبی که بر روی آن بنا شده، دارای اشکال است. از این رو، در پژوهش حاضر تلاش خواهد شد با روش توصیفی-تحلیلی، تقریر و تبیین جدیدی از نظریه محقق نایینی ارائه شود که از نخستین شارحان این بحث است و نقد جامع علمی در این نظریه داشته است. بنا بر این، مهم‌ترین سؤال‌های محوری در این مقاله آن است که آیا تزاحم در مرحله تنجز رخ می‌دهد؟ آیا مواردی که محقق نایینی از موارد مرجحات باب تزاحم بیان کرده است، در باب تزاحم داخل و با مبانی ایشان سازگار است؟ در این بین برخی نویسندگان، گاهی صرفاً به سنجه و وسیله اهمیت‌یابی موارد اهمیت‌دار توجه کرده‌اند؛ چنان که در مقاله رئیس السادات و همکاران با عنوان «سنجه‌های کشف اهمیت مرجح اهم از منظر اصول فقه فریقین» به چشم می‌خورد و یا بیشتر بر نظرات شهید صدر پراخته شده است که قالبی دشوار به خود گرفته است. در همین زمینه می‌توان به مقاله «واکاوی تزاحم و کاربرد آن در اصول و فقه با رویکردی بر دیدگاه شهید صدر» نیز اشاره کرد.

مفهوم‌شناسی تزاحم

واژه «تزاحم» در لغت از ریشه «زحم» به معنای به سختی و تنگنا انداختن دیگری (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۳، ص ۱۶۷؛ ابن سیده، ۱۴۱۸، ج ۳، ص ۲۳۴؛ فیومی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۲۵۲) و به صورت کلی ریشه‌ای است که بر ضمیمه شدن چند چیز با شدت و سختی دلالت دارد. (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۳، ص ۴۹) از این رو با توجه به آن چه که گفته شد و با توجه به معنای غالبی باب مفاعله که مشارکت است می‌توان گفت که تزاحم، واقع شدن چند چیز در تنگنا و فشار و ضمیمه شدن برخی به دیگری به همراه سختی است. تعریف اصطلاحی مشهور اصولیان از تزاحم (آملی، ۱۳۸۶، ۳۸۷) عبارت است از «التزاحم هو التنافی بحسب الوجود لا بحسب الملاک» با این توضیح که تزاحم بین دو حکمی است که از نظر مصالح و مفسدات تقابلی با هم ندارند و در دو خطاب مستقل

بیان شده‌اند؛ ولی به خاطر عدم قدرت مکلف، در مقام امتثال و در خارج هر دو با هم قابل انجام نیستند. توضیح، آن که تزامم و تنافی به دو صورت ممکن است رخ دهد:

نخست تزامم ملاکات است به این صورت که یک فعل از نظر مصالحی که دارد، اقتضای وجوب و یا استحباب را داشته باشد و از نظر مفاسدی که به دنبال خود دارد، مقتضای حرمت و یا کراهت است. یا این که فعلی به دلیل مصلحتی که دارد، اقتضای وجوب و در همان حال، فعلی متضاد دیگری به دلیل مصلحت مربوط به خود اقتضای وجوب را در همان ظرف داراست. در این حالت، امتثال از عهده مکلف خارج است و شارع باید تکلیف بنده را در این رابطه مشخص سازد به این صورت که نسبت به ملاک فعلی که اهمیت بیشتری دارد، حکم را صادر کند. نکته آن که مکلف نسبت به ملاک‌های احکام دسترسی ندارد که بخواهد برای آن‌ها کاری انجام دهد. در هر حال این نوع از تزامم به مکلف مربوط نیست و از بحث خارج است. (روحانی، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۳۳۸-۳۴۳)

دوم، تزامم احکام است با این بیان که اگر دو حکم در مرحله جعل و انشاء، تنافی و تمانعی با هم نداشته، بلکه کمال سازگاری را با یکدیگر داشته باشند، ولی وقتی نوبت به مقام عمل و امتثال می‌رسد این دو اتفاقاً در یک ظرف قرار گرفته و انجام هر دوی آن‌ها از قدرت مکلف خارج می‌شود، در حالی که توانایی انجام هر کدام را به صورت مجزا دارد. در چنین فرضی، ملاک‌های این دو حکم با یکدیگر تنافی ندارند؛ بلکه این مکلف است که نمی‌تواند این دو را در یک ظرف انجام دهد. در واقع منشأ اصلی ایجاد این نوع تزامم، حکم پروردگار به دو تکلیف در عرض هم است. هر کدام از آن‌ها امکان این را دارد که در ظرف دیگری محقق شود، اما به صورت اتفاقی ممکن است با همدیگر تلاقی پیدا کرده و قدرت مکلف برای انجام هم‌زمان هر دوی آن‌ها را از بین ببرد.

از این رو محقق نایینی برای تعریف تزامم (نایینی، ۱۳۵۲، ج ۱، ص ۳۵۷؛ همو، ۱۳۷۶، ج ۴، ص ۷۰۵) از واژه‌های صریح‌تری استفاده کرده به این صورت که تزامم، تنافی دو حکم و یا دو خطاب در مقام امتثال و فعلیت به دلیل عدم قدرت مکلف برای

انجام آن دو است. این تعریف به دلیل آن که ناظر به مبحث مراتب حکم بوده و مانعیت آشکارتری نسبت به بحث تعارض دارد، تصویر روشن‌تر و کامل‌تری را در باره تراحم به مخاطب عرضه می‌کند؛ ولی به نظر نگارنده قید فعلیت محصل را از ایجاد تصویر دقیق تعریف دور می‌کند به دلیل این که تراحم همان طور که ایشان نیز تصریح دارد، در مقام امتثال است که در مراحل حکم به آن مرحله تنجز اطلاق می‌شود. پیش فرض این مرحله نیز فعلیت هر دو حکم است و در صورت فعلیت دو تکلیف، تراحم در مرحله تنجز رخ خواهد داد، بنا بر این به «مقام امتثال» در تعریف اکتفا خواهد شد و بهتر است این گونه تعریف شود که تراحم عبارت از تنافی دو حکم در مقام امتثال و تنجز است.

۱. بازشناسی تراحم از تعارض

برای بازشناسی این تفاوت باید به مراحل حکم پرداخته شود. شکل‌گیری حکم شرعی بنا بر تصریحات اصولیین (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹، ۲۵۸؛ بروجردی، ۱۴۱۲، ج ۲، ص ۸؛ موسوی خمینی، ۱۴۱۸، ج ۳، ص ۱۹؛ قوچانی، ۱۴۳۰، ج ۲، ص ۱۰) چهار مرحله دارد. اولین مرحله، مرحله اقتضا و لحاظ ملاکات (مصالح و مفاسد) است، مانند شرب خمر که ملاک حرمت در آن هست و مانعی هم در آن نیست که شارع برای آن حکم حرمت را در نظر بگیرد. برخی از اصولیان ادعا کرده‌اند که این مرحله از مراحل حکم خارج است، (قائصوه، ۱۴۱۸، ج ۳، ص ۶۳)؛ اما بر خلاف تصور آنان، این مرحله جزو مراحل حکم است؛ زیرا ملاک این تقسیم مراحل شکل‌گیری حکم است، نه صرفاً مرحله‌ای که حکم در آن‌ها بالفعل شده باشد. از همین رو است که منطقیان (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۶، ص ۶۲۲) در مراحل تصمیم‌گیری و اختیار، به مرحله شوق مستقلاً اشاره کرده‌اند و آن را یک مرحله به حساب آورده‌اند.

دومین مرحله، مرحله انشا یا جعل و صدور حکم قبل از ابلاغ است. در این مرحله شارع احکام را در لوح محفوظ به صورت قضایای حقیقیه وجود می‌یابد؛ مانند حکم

و جوب حج نسبت به فرد مستطیع که به صورت کلی صادر شده و به مکلفان موجود مستطیع، ناظر نیست.

سومین از مراحل، مرحله فعلیت و ابلاغ و وصول حکم به مکلف است. با توجه به مثال بیان شده، در این مرحله مکلف پس از مستطیع شدن، حکمی که در مرحله قبل به صورت کلی جعل شده، برای چنین مکلفی فعلیت پیدا خواهد کرد و در واقع باید گفت در این مرحله حکم بر مصادیق آن جاری می‌شود.

چهارمین مرحله تشکیل حکم، مرحله تنجز یا جوب اجرا و اطاعت توسط مکلف است، به صورتی که اگر اطاعت نکند، مستحق عقاب خواهد بود. در توضیح تفاوت این مرحله با مرحله قبل می‌توان گفت که در مرحله قبل حکم از جانب شارع بر عهده مکلف قرار می‌گیرد و به وی ابلاغ و در باره او، بالفعل می‌شود؛ ولی در مرحله تنجز اگر مکلف به این حکم فعلیت‌دار شده که اتفاقاً خود نیز از مصادیق آن قرار گرفته است، التفات و علم به انجام آن پیدا کند، حکم شارع برای او تنجز پیدا می‌کند و در صورت عدم التفات، مانند عدم التفات به مستطیع شدن در مثال پیش‌گفته و یا جهل نسبت به وجوب حج در حالت استطاعت، تنجزی در بین نخواهد بود. به طور کلی مرحله تنجز را می‌توان نبودن موانع عقلی و شرعی نسبت به مرحله پیشین و فعلیت حکم به شمار آورد. به همین سبب، گروهی از اصولیان، این مرحله را خارج از مراحل اصلی حکم می‌پندارند. (جزایری، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۲۰؛ مکارم شیرازی، ۱۴۲۸، ج ۲، ص ۲۱۵)

در این جا گفتنی است که شرطیت علم به صورت اجماعی برای مرحله تنجز پذیرفته می‌شود، اما شرطیت قدرت مورد اختلاف است. علمای بعد از مرحوم آخوند قائل به شرطیت قدرت در مرحله فعلیت هستند، اما عالمان معاصر، قائل به شرطیت قدرت در مرحله تنجز هستند. (ر.ک: صدر، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۳۳۸؛ محقق عراقی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۱۲۹؛ مکارم شیرازی، ۱۴۲۸، ج ۲، ص ۲۱۵)

ثمره این اختلاف در قسمت‌های بعد روشن خواهد شد به این صورت که اگر قدرت شرط فعلیت حکم دانسته شود، تراحم در واقع در این مرحله رخ می‌دهد؛ ولی

اگر مرحله تنجز که مشروط به علم است، به قدرت عقلی مشروط گردد، تراحم در مرحله تنجز به وجود می‌آید که قول حق هم همین به نظر می‌رسد.

با توجه به بحث مراتب حکم که گذشت، اگر دو دلیل در دلالت‌هایشان با یکدیگر تنافی داشته باشند به صورتی که یک دلیل با دلالت التزامیش با دلیل دیگر تنافی پیدا نماید، این تنافی را تعارض می‌نامند، مانند آن جا که دلیل اول اکرام علما را واجب می‌داند و دلیل دیگر اکرام فساق را حرام می‌شمرد. رابطه این دو دلیل، عموم خصوص من وجه است و با دلالت التزامی همدیگر را نفی می‌کنند و تکلیف عالم فاسق در این میان مشخص نمی‌شود. تنافی در این مورد در واقع به مرحله انشا و جعل بر می‌گردد؛ یعنی تنافی در بیان و انشای شارع وجود دارد و به همین سبب مکلف قادر به انجام آن نیست.

در تراحم، تنافی دو دلیل به خاطر دلالت آن‌ها در مرحله انشا نیست؛ بلکه در مقام دلالت هیچ گونه تنافی با هم ندارند و کمال سازگاری را دارند، ولی وقتی می‌خواهد بر عهده مکلف بالفعل شود، به دلیل این که شرط مرحله فعلیت، قدرت است و انجام دو کار واجب در یک زمان از عهده انسان بر نمی‌آید، این دو تکلیف متزاحم می‌شود و در مقام امتثال، امکان انجامشان نیست.

تنافی در تراحم بنا بر قول مشهور به مرحله فعلیت بر می‌گردد به این صورت که این نوع احکام برای مکلف فعلیت پیدا نمی‌کند که قابلیت اجرا را داشته باشد، اما اگر قدرت شرط در مرحله تنجز باشد، بی‌شک تراحم در همین مرحله رخ می‌دهد؛ زیرا با فرض شرطیت قدرت در مرحله فعلیت و عدم قدرت بر انجام تراحم به صورت کلی، این نکته روشن می‌شود که دو تکلیفی که با یکدیگر تراحم دارند، برای مکلف بالفعل شده؛ ولی منجز نخواهد شد. (ر.ک: شهیدصدر، ۱۴۲۵ق، ج ۳، ص ۱۳)

تفاوت تعارض و تراحم

اکنون به خلاصه تفاوت‌های میان تعارض و تراحم از دیدگاه محقق نایینی (نایینی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۳۱۷) پرداخته می‌شود.

۱. تنافی در تراحم در مقام جعل و انشا نیست؛ بلکه در مقام فعلیت است، بر خلاف تعارض.
۲. حاکم به ترجیح و تخییر در تراحم، عقل و در تعارض، شرع است.
۳. نتیجه تقدیم در تعارض، رفع حکم از موضوع دیگری است، بر خلاف تراحم که نتیجه تقدیم در آن، رفع حکم یکی از آن‌ها به سبب رفع موضوع آن است.
۴. مرجحات تعارض یا ترجیح دلالتی و یا سندی است بر خلاف تراحم که ملاک‌های دیگری دارد.
۵. تراحم در شرایط عامه تکلیف، تنها در قدرت رخ می‌دهد، بر خلاف تعارض که ممکن است در سایر شرایط نیز رخ بدهد.

منشأ و سبب تراحم

محقق نایینی (نایینی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۳۲۰) در باب منشأها و موجبات تراحم مواردی را نام می‌برد که دقت در این موارد می‌تواند به واضح شدن چهارچوب بحث کمک شایانی کند.

نخستین منشأ، تضاد دو متعلق دو تکلیف است به این معنا که در یک زمان قابلیت جمع را ندارند به صورتی که مکلف قادر به انجام آن نخواهد بود مانند نجات دو غریق در یک زمان یا وجوب نماز و وجوب برطرف کردن نجاست از مسجد در یک زمان. دومین منشأ عدم توانایی و قدرت مکلف برای انجام هر دو فعل؛ گرچه زمان آن‌ها مختلف باشد، مانند قیام رکعت اول و قیام رکعت دوم که مکلف نمی‌تواند هر دوی آن‌ها را باهم انجام دهد.

منشأ سوم در دیدگاه ایشان متلازم بودن متعلق‌های دو حکم با وجود اختلاف در حکم که قدرت انجام هر را باهم سلب می‌کند است مانند وجوب روی کردن بر قبله و حرمت پشت کردن بر ستاره جدی، که در بعضی مکان‌ها متلازم هم می‌شوند و اتیان هر دو را از حدود قدرت مکلف خارج می‌سازد.

چهارمین سبب ایجاد تراحم در نظر محقق نایینی، اتحاد متعلق‌های دو تکلیف در یک حادثه و وجود خارجی است؛ مانند وجوب دفن مسلمان و عدم وجوب و یا حرمت دفن کافر در یک جسد مشتبه.

آخرین منشأ در دیدگاه ایشان این است که متعلق یک تکلیف، مقدمه وجودی برای تحقق متعلق تکلیف دیگر باشد؛ مانند وجوب نجات غریق و حرمت عبور از زمین غصبی که عبور از زمین غصبی، مقدمه نجات غریق خواهد بود.

محقق نایینی نظر دارد اگر تنافی دو دلیل از این موارد خارج باشد، بی‌شک از موارد تراحم نبوده و از باب تعارض و یا اجتماع امر و نهی خواهد بود. (نایینی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۳۲۰)

وظیفه مکلف در مقابل دو امر متزاحم

مکلف در هنگام تراحم بین تکالیف دو وظیفه دارد. یک وظیفه در مقام تراحم در فرضی که متزاحمان در تمامی جهات باهم مساوی باشند که مکلف در این جا به حکم عقل وظیفه خود را معین سازد. وظیفه دیگر مکلف، در برابر جهات ترجیحی مختلفی است که احتمالشان وجود دارد.

۱.۴. تشخیص وظیفه مکلف در حالت تساوی جهات ترجیح

زمانی که بین دو امر متزاحم هیچ گونه ترجیحی -گرچه در حد وجه اهمیت- وجود نداشته باشد، تمامی اصولیان بر این باورند که باید تخییر بین متزاحمان را اجرا کند و این تخییر، به حکم عقل عملی بدست می‌آید و به همین علت، در مستقلات عقلیه بحث می‌شود. گفتنی است که مکلف باید مجری این تخییر باشد و وظیفه خود را مشخص نماید.

دلیل سخن پیش‌گفته از دیدگاه مرحوم مظفر (مظفر، ۱۳۹۲، ص ۵۴۹) این است که بعد از فرض عدم امکان جمع بین دو حکم متزاحم و جایز نبودن ترک هر دو، در حالی که مرجحی وجود نداشته باشد، با توجه به این که ترجیح بدون مرجح محال است، چاره‌ای نیست به جز این که امر را به سوی مکلف رها کرده و وی را در آن مخیر سازد؛ زیرا غیر ممکن است که در هر دو امر متزاحم، تکلیف فعلی باشد. کاری هم که

به وسیله آن بتوان هر دو امر را ساقط کرد نیز وجود ندارد. این حکم عقل عملی است که آرای عقلا بر آن مطابقت دارد و طبق این حکم عقل، حکم شرع نیز کشف می‌شود؛ مانند تمامی احکام عقلی که حکم شرع از آن‌ها کشف می‌شود. به عنوان نمونه می‌توان از جایی یاد کرد که فرد مکلف بین نجات دادن دو غرق شده، متحیر می‌ماند و در آن حالت چاره‌ای جز نجات یکی و رها کردن دیگری ندارد. این همان تخییر عقلی است که موافقت شارع با این امر آشکار است.

دلیل مرحوم مظفر طبق مبنای رخداده تزامم در مرحله فعلیت است، مانند محقق نایینی؛ ولی با توجه به مبنای مختار توضیح داده شده، شرح دلیل بدین صورت شایسته است که زمانی که دو امر برای مکلف فعلیت پیدا کند و مکلف به دلیل تجمع آن دو امر در شرایطی قرار گیرد که قادر به انجام هر دو با هم نباشد، عقل به امتثال یکی از آن دو حکم می‌کند و در واقع یکی از این دو مورد منجز شده و عهده مکلف را به خود مشغول می‌سازد. این همان صورت تخییر عقلی یاد می‌شود.

۲.۴. تشخیص وظیفه مکلف در حالت تفاضل بین جهات ترجیح

تفاضل بین مرجحات زمانی رخ می‌دهد که برخی مرجحات از جهت مصالح و مفاسد نسبت به سایر مرجحات، اهمیت بیشتری داشته باشند. در این حالت مکلف از فهم این اهمیت و تشخیص مصادیق آن ناتوان است و چاره‌ای جز مراجعه به مجتهد ندارد؛ زیرا مجتهد در خلال استنباط خود، ترجیح مورد نظر شارع را تشخیص می‌دهد و مکلف را از این سردگمی رها می‌سازد.

در همین راستا می‌توان به سخن آیت الله خوئی اشاره کرد: «تزامم‌هایی که به خاطر اختلاف در ملاکات واقع شده است، مانند انجام کاری که از یک نظر به خاطر مصلحت موجود در آن مقتضی وجوب را دارد و از طرف دیگر مقتضی فساد و حرمت را دارد و تزامم بین مصالح دو امر متضاد با یکدیگر و مانند این‌ها، مکلف و عبد هیچ وظیفه‌ای در این بین ندارد و شارع و مولا باید ملاک مورد نظر خود را به مکلفان برساند به این

صورت که ملاک‌هایی که برای ایشان مهم‌تر و قوی‌تر است را دستور کار مکلف قرار دهد.» (خویی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۲۰۵)

در این میان وظیفه مکلف صرفاً اطاعت و بندگی است و باید احکامی را که شارع به انجام آن امر کرده، بدون توجه به در نظر گرفتن مصالح و مفاسدشان اطاعت کند؛ بلکه اگر در موردی مانند عبد و مولای عرفی، عبد تشخیص دهد امر مولا برآمده از مصلحت توهمی بوده و در حقیقت نه تنها مصلحتی ندارد که مفاسد هم دارد، طبق رابطه بندگی، بنده حق مخالفت و ترک آن فعل را ندارد و اگر بعد از ترک آن، عذر اشتباه بودنش را بیاورد، از او پذیرفته نمی‌شود و مستحق عقاب می‌گردد.

از این رو می‌توان چنین جمع‌بندی کرد که وظیفه مولا جعل احکام بر طبق مصالح و مفاسد مورد نظر خود است و در حالت مزاحمت این مصالح و مفاسد، باید راه ترجیح را به مکلف نشان دهد. وظیفه عبد نیز پیروی از این احکام است و حق دخالت در وظایف مولا را ندارد. این در حالی است که مجتهدان در مقام ترجیح، مرجحاتی را بیان کرده‌اند.

مرجحات تراحم

در بحث‌های قبل گذشت که مقتضای قاعده اولیه در تراحم دو حکم بدون وجود مرجحات و اثبات آن‌ها، تخییر عقلی است. در این بحث به این سؤال پرداخته می‌شود که آیا جهات ترجیحی در این احکام متراحم را در شرع مقدس، می‌توان یافت یا خیر. پاسخ آن که تمامی اصولیان تقدیم اهم بر مهم را در این مقام، مهم‌ترین وجه ترجیح بین دو حکم متراحم می‌دانند؛ ولی برخی از باب تعیین مصداق کوشیده‌اند مرجحاتی را بررسی کنند که از نظر شرع و یا عقل اهمیت دارند و برخی دیگر نیز مانند محقق نایینی قائل هستند که وجوه ترجیح دیگری غیر از ملاک اهم و مهم در میان است که در ادامه به توضیح و نقد آن‌ها پرداخته خواهد شد.

۱.۵. تراحم بین دو واجب تخییری و تعیینی

اولین مرجحی که محقق نایینی (نایینی، ۱۳۵۲، ج ۱، ص ۲۷۱-۲۷۲) در مقام تراحم بیان می‌کند این است که اگر تراحم بین دو واجبی باشد که یکی از آن‌ها بدل دارد و دیگری بدلی ندارد، آن واجبی اولویت پیدا می‌کند که بدل ندارد و مکلف مأمور به انجام آن می‌شود. به نظر ایشان این مرجح در دو جا تحقق پیدا می‌کند.

الف) زمانی که یکی از دو واجب دارای بدل در عرض خود باشد، مانند تراحم بین واجب تخییری (عقلی و شرعی) و واجب تعیینی که در این صورت واجب تعیینی مقدم؛ اگر چه واجب تخییری اهمیت بیشتری داشته باشد.

نایینی دلیل تقدیم را این طور بیان می‌کند که واجب تخییری اقتضایی بر لزوم انجام یک فرد خاص از افراد خود را ندارد و پرودگار مکلفان را به این امر مخیر ساخته است که در بین این امور کدام را برگزیند؛ برخلاف واجب تعیینی که بر وجوب انجام یک فعل خاص به تنهایی بدون وجود بدل تأکید دارد. با این بیان روشن می‌شود که در صورت تراحم بین امری که اقتضایی را نسبت به انجام یک فعل خاص به تنهایی و بدون وجود بدل دارد با امری که اقتضای آن را ندارد، باید آن را مقدم کرد.

ایشان برای این قسم مثالی ذکر می‌فرماید به این صورت که اگر شخصی تنها ده درهم دارد، وقتی این فرد بین دو امر متراحم؛ یعنی خرج کردن آن در راه واجب النفقه و کفاره ماه مبارک رمضان قرار گیرد، باید ده درهمش را صرف هزینه نفقه کند؛ زیرا کفاره ماه رمضان بدل دارد و می‌تواند شصت روز روزه بگیرد یا بنده مؤمنی را آزاد کند.

ب) زمانی که یکی از دو واجب دارای بدل در طول خود باشد، مانند جایی که تراحم بین امر به وضو یا غسل و میان امر به تطهیر بدن رخ دهد. در این حالت چون برای وضو یا غسل، بدل وجود دارد و می‌توان تیمم کرد. اولیت با تطهیر بدن است که برای آن بدلی متصور نیست.

نمونه دیگر زمانی است که بین خواندن تمام نماز در وقت باقی مانده با تیمم و بین یک رکعت خواندن نماز با وضو تراحم پدید آید که در این صورت باید نماز را با تیمم

خواند و تمامی رکعات نماز را درک کرد؛ زیرا وقتی تکلیف بدلی دارد با تکلیف دیگر که بدلی برای آن تعریف نشده است، باید تکلیف بدون بدل مقدم شود.

مثال دیگر آن که اگر بین نجات یک فرد تشنه به وسیله مقدار محدود آبی که در اختیار مکلف است و بین وضو گرفتن مکلف تراحم رخ دهد، بی‌شک نجات تشنه اولویت پیدا می‌کند؛ زیرا وضو بدل دارد و با امکان تیمم، نوبت به وضوء نمی‌رسد.

محقق نایینی نظر دارد که اگر یکی از موارد تراحم دارای بدل باشد، در هر صورت باید بر دیگری که بدل ندارد مقدم شود؛ هرچند که تکلیفی که بدل دارد، مهم‌تر باشد.

این سخن نایینی به صورت یک قضیه کلی صحیح نیست؛ چنان که برخی اندیشمندان بدان اشاره کرده‌اند. (مکارم شیرازی، ۱۴۲۸، ج ۳، ص ۶۵؛ حسینی شیرازی، ۱۴۲۷، ج ۹،

ص ۱۱؛ روحانی، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۳۴۶) چنان که بیان شد، بدل یا عرضی است و یا طولی. در صورت وجود بدل عرضی که در اصول به آن واجب تخییری می‌گویند، هیچ

گونه تنافی به وجود نمی‌آید؛ زیرا واجب تخییری برخلاف تعیینی که واجب مشخصی است، واجب مبهم و کلی و دارای مصادیقی است و هیچ متعلقی از چنین واجبی، اصل

و دیگری فرع یا بدل نیست؛ بلکه همگی در عرض هم هستند و در مقابله آن با واجب تعیینی، تنافی رخ نمی‌دهد و فرد مقدور مورد امر قرار می‌گیرد و منجز می‌شود. بدین

ترتیب، فرد متضاد اصلاً فعلیت پیدا نمی‌کند که بخواهد تراحم رخ دهد و یکی بر دیگری مقدم شود؛ زیرا قدرت بر جمع هم چنان وجود دارد.

در صورت وجود بدل طولی مانند وضو که دارای بدل طولی؛ یعنی تیمم است، این طور نیست که همیشه موردی که بدون بدل است، اهمیت داشته باشد و مقدم شود؛

زیرا بدل نداشتن با اهم بودن مساوی نیست؛ بلکه نسبت آن‌ها، عموم خصوص من وجه است. از طرفی وقتی گفته می‌شود در مرحله اول وضو و در مرحله دوم تیمم

واجب است، به این معناست که وضو درجه بالاتری از مصلحت را دارد و در صورت نبود شرایط، نوبت به مرحله بعد می‌رسد. حال اگر وضو با تطهیر لباس تنافی پیدا کند،

نمی‌توان قائل به تقدم تطهیر لباس و نادیده گرفتن مصلحت وضو شد. بنا بر این، فرض یاد شده هم چنان در مسأله دارای اهم و مهم است و اهم باید مقدم شود.

۲.۵. تراحم بین دو واجب مشروط به قدرت

مرحوم محقق نایینی این مورد را در سه حالت توضیح می‌دهد که به بررسی آن‌ها پرداخته می‌شود؛ ولی قبل از آن به معنای قدرت اشاره می‌گردد.

هر مکلفی در زمان انجام تکلیف باید توانایی انجام آن را داشته باشد. حال اگر در لسان دلیل به صورت لفظی به ضرورت داشتن این قدرت تصریح شود، این قدرت را قدرت شرعی می‌نامند؛ زیرا در شرع به آن تصریح شده است. به تعبیر دقیق امر به طبیعت مقدر و قرار گرفته؛ یعنی خداوند حصه و گروه خاصی را از آن طبیعت طلب کرده است. حال فرقی ندارد که این قدرت یک قدرت عمومی، مانند قدرت جسمی باشد و یا یک قدرت خاص، مانند قدرت مالی و امن بودن مسیر و موارد دیگر برای وجوب حج باشد. در هر صورت این موارد به خاطر تصریح و دلالت لفظی ادله به آن، قدرت شرعی نام دارند.

حال اگر لسان دلیل نسبت به نوع قدرت مطلق باشد و از این حیث ساکت گردد، عقل به صورت کلی نسبت به تمامی تکلیف‌های صادر شده از جانب شارع، ضرورت وجود قدرت را برای انجام از ناحیه مکلفان شرط می‌کند. به این نوع قدرت، قدرت عقلی اطلاق می‌شود. به بیان دیگر، امر به صرف الوجود طبیعت انجام گرفته است. (مظفر، ۱۳۹۲، ص ۵۵۱؛ پژوهشکده مدیریت اطلاعات و مدارک اسلامی، ۱۳۹۷، ص ۶۲۹؛ حکیم، ۱۳۱۸، ص ۳۵۱)

۱.۲.۵. قدرت در یک واجب عقلی و در دیگری، شرعی است.

اگر در صورت تراحم بین دو تکلیف، در لسان دلیل اول به قدرت و نحوه خاصی از آن تصریح نشده باشد (قدرت عقلی)؛ ولی در دلیل دوم به صورت لفظی به این قدرت تصریح شده باشد، برای ترجیح هر کدام دیدگاه‌هایی مطرح شده است.

محقق نایینی بر این باور است که در این حالت باید واجبی را مقدم ساخت که در آن قدرت عقلی وجود دارد؛ زیرا ملاک، یعنی مصالح و مفسد واقعی و زمینه فعلیت واجبی که قدرت عقلی در آن لحاظ شد موجود و تمام است و مانعی در فعلیت آن وجود ندارد. بنا بر این وجوب فعلی آن تحقق پیدا می‌کند و این فعلیت باعث عجز مکلف نسبت به وجوب دیگری می‌شود و مانع از تحقق ملاک فعلیت دیگری می‌گردد؛ برخلاف واجبی که قدرت شرعی در آن شرط شده است به این صورت که با فعلیت واجب دیگری، جایی برای فعلیت آن در ظرف تراحم باقی نمی‌ماند؛ مانند تراحم بین وجوب حفظ جان یک انسان تشنه که مشروط به قدرت عقلی است و وجوب وضو که مشروط به قدرت شرعی؛ یعنی وجود آب و نبود مانع از جمله احتمال ضرر می‌باشد. نیز تراحم بین وجوب وضو و وجوب تطهیر لباس نجس برای نماز که در هر دو مورد حکمی که مشروط به قدرت عقلی است؛ یعنی وجوب حفظ جان و وجوب تطهیر لباس نجس، مقدم خواهد شد. (نایینی، ۱۳۵۲، ج ۱، ص ۲۷۳)

محقق خوبی دلیل محقق نایینی را صحیح نمی‌داند؛ هر چند به فرموده ایشان، اصل ادعای نایینی و مقدم شدن واجب مشروط به قدرت عقلی را ثابت و مفروض می‌شمرد. بیان مطلب این که در عالم اثبات و عالم شریعات، راهی برای به دست آوردن ملاکات احکام وجود ندارد؛ چه رسد به ادعای ثبوت آن. بنا بر این نمی‌توان این مطلب را ادعا کرد که ملاک در واجب، مشروط به قدرت عقلی محقق و موجود است که نتیجه بحث، تقدیم واجب مشروط به قدرت عقلی باشد.

محقق خوبی در دومین اشکال خود می‌فرماید: وقتی قرار است مرجحی برای باب تراحم گفته شود، نباید بر طبق مذهب خاصی نظر داده شود؛ بلکه باید آن نظر با تمامی مذاهب و آرای دیگر سازگار باشد؛ زیرا در مسأله تراحم، بحث به نظریه عدلیه اختصاص ندارد که احکام را تابع ملاک های واقعی می‌داند؛ بلکه باید شامل نظریه اشاعره نیز بشود که منکر تبعیت احکام از مصالح و مفسد واقعی هستند. (خویی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۲۳۹)

همان طور که بیان شد، ایشان نیز مانند محقق نایینی، به مقدم شدن واجب مشروط به قدرت عقلی قائل است؛ اما با دلیل و بیانی که خود ایشان می‌فرماید، نه با دلیل محقق نایینی که در آن خدشه وارد کرد. محقق خوبی علت تقدیم را این طور مطرح می‌کند که واجب مشروط به قدرت عقلی، به علت نداشتن شرط و قید خاصی برای اصل وجوب، به غیر از توانایی تکوینی که در مکلف باید وجود داشته باشد، مقدم است و این، در اصطلاح اصولیان، به عنوان مطلق بودن دلیل وجوب مطرح است؛ به خلاف واجب مشروط به قدرت شرعی که قدرت جدیدی به غیر از توانایی تکوینی برای افراد در نظر گرفته شده و واجب در لسان دلیل به صورت لفظی مقید و مشروط به قدرت خاصی گردیده است. در این حالت با موجود بودن واجب مشروط به قدرت عقلی، جایی برای فعلیت واجب دیگر باقی نمی‌ماند. ایشان نظر دارد که این راه حل مبتنی بر نظر کلامی خاصی نیست و قابل انطباق بر تمامی دیدگاه‌ها است. (خویی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۲۴۰)

همان طور که گذشت نظر صحیح این است که تراحم زمانی رخ می‌دهد که دو تکلیف فعلیت داشته باشند. بنا بر این، در مورد هر دو نظر با وجود حکمی که مشروط به قدرت عقلی است، جایی برای فعلیت تکلیف و حکم دیگری باقی نمی‌ماند و دیگر تراحمی وجود ندارد که قائل به ترجیح یکی بر دیگری شویم.

در مورد دو مثال محقق نایینی نیز باید گفت که این دو مثال به حالت اول؛ یعنی تراحم واجب تخییری و تعیینی بر می‌گردد که اصلاً تراحمی وجود ندارد و امر به فرد مقدور تعلق گرفته و منجز شده است.

۲.۲.۵. قدرت در هر دو واجب، شرعی است.

در نظر محقق نایینی اگر بین دو واجبی که هر دو مشروط به قدرت شرعی هستند، فاصله زمانی وجود داشته باشد، از بین این دو واجب، واجبی که وجوبش در زمان قبل‌تر از دیگری فعلیت پیدا کرده و موضوعش محقق شده باشد، مقدم می‌شود؛ زیرا با فعلیت وجوب واجب اول، جایی برای فعلیت دیگری باقی نمی‌ماند و موضوع آن رفع می‌شود.

مرحوم آیت الله خویی مثال برای این قسم را این طور تشریح می‌کند که اگر فردی میان ایستاده خواندن نمازهای صبح و ظهر تنها توانایی یکی را داشته باشد، باید نماز صبح را ایستاده و در حالت قیام بخواند؛ زیرا زمان آن مقدم است و در این حالت دیگر نوبت به دلیل دوم نمی‌رسد. مثال دیگر آن که فردی که تنها توانایی یک رکعت از نماز را دارد، باید رکعت متقدم را بجا آورد و وجوب رکعت دیگری فعلیت پیدا نخواهد کرد. (خویی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۲۴۲)

نقد و بررسی

شرط به وجود آمدن تراحم فعلیت دو واجب است که در این حالت و در این مثال (با فرض صحت مثال برای واجب مشروط به قدرت شرعی) محقق نشده است بنابراین نه تراحمی در بین خواهد بود و نه ترجیحی وجود دارد.

مرحوم نایینی در ادامه می‌فرماید این تقدیم به غض نظر از تقدیم و تاخر ادله آن‌ها که باعث تقدیم یکی بر دیگری باشد و در صورتی است که جهت و شرط دیگری در بین نباشد که در این صورت از آن جهت و شرط تبعیت می‌شود؛ مانند مثالی که مرحوم سید یزدی آن را در مسائل کتاب حج مطرح می‌کند. (طباطبایی یزدی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۴۴۳) و محقق نایینی به آن می‌پردازد. (نایینی، ۱۳۵۲، ج ۱، ص ۲۷۳) آن مثال این است که اگر بین وجوب وفاء به نذر و وجوب حج تراحم رخ دهد به این صورت که فرد در ماه مبارک رمضان نذر کرده که شب عرفه در کنار مرقد سیدالشهدا: باشد؛ ولی بعد از مدتی استطاعت برای او به وجود آمده، وجوب حج برای او قطعی می‌شود. این فرد در ایام حج تنها توانایی انجام یکی از این دو تکلیف را دارد.

به نظر محقق نایینی، با اینکه وجوب وفای به نذر تقدم زمانی نسبت به وجوب حج دارد؛ اما وجوب حج مقدم می‌شود؛ زیرا صحت نذرها مشروط به این است که نذر در مقام عمل راجح باشد و حلال کننده حرامی نباشد. در این جا وفای به نذر مستلزم ترک واجبی از قبیل حج است که حرام می‌باشد و مکلف را از انجام حج باز می‌دارد. بنا بر این، دیگر ادله وجوب وفای به نذر این مورد را نگرفته و نذر منحل می‌شود و وجوب

حج فعلیت پیدا می‌کند و ملاک متعلق نذر را رفع می‌کند. (نایینی، ۱۳۵۲، ج ۱، ص ۲۷۴؛ سبحانی، ۱۴۲۴، ج ۴، ص ۳۱۳)

بیان پیش گفته ممکن است اشکالی را مطرح سازد به این صورت که وجوب وفای به نذر چطور مشروط به قدرت شرعی شده در حالی که در دلیل آن به این مطلب تصریح نشده و به صورت لفظی بدان آن اشاره نگردیده است.

محقق نایینی در جواب می‌فرماید که درست است به این شرطیت تصریح نشده، اما وجوب وفا تابع متعلق نذر است و از طرفی چون نذر فقط به فعل مقدور تعلق می‌گیرد، پس می‌توان گفت قدرت در موضوع وجوب وفای به نذر اخذ شده است و تمامی مصادیق نذر را در بر نمی‌گیرد؛ بلکه قسمت و گروه خاصی را شامل می‌شود و آن عبارت است از مندورهای مقدور. این همان معتبر دانستن قدرت در متعلق وجوب است که قدرت شرعی نام دارد. (نایینی، ۱۳۵۲، ج ۱، ص ۲۷۴)

اگر بین دو واجب فاصله زمانی وجود نداشته باشد، محقق نایینی در این حالت می‌فرماید در نگاه اول شاید گفته شود ملاک اهمیت باید مراعات شده و اهم باید مقدم شود؛ در حالی که این سخن در جایی درست است که ملاک در هر دو واجب، تام و وجوب آن‌ها فعلی باشد و در فرض مذکور چنین تمامیت و فعلیتی وجود ندارد؛ زیرا بنا بر فرض، تراحم بین دو تکلیف مشروط به قدرت شرعی است و مکلف در این بین تنها یک ملاک را می‌تواند به وجود آورد نه هر دوی آن‌ها را. بنا بر این تنها کاری که مکلف می‌تواند در این مقام انجام دهد، تخییر شرعی است. (نایینی، ۱۳۵۲، ج ۱، ص ۲۷۶)

محقق خوئی در نقد نظر محقق نایینی در حالت وجود فاصله زمانی که نظر درستی است، نظر نایینی را به این صورت به این صورت درست می‌داند که در صورت تراحم بین دو واجبی که با هم تقدم و تأخر زمانی دارند، باید سابق زمانی را مقدم کرد؛ این در حالی است که در این گونه موارد اصلاً تراحمی وجود ندارد؛ زیرا با فعلیت اولی مانند نماز صبحی که در مثال گذشت، جایی برای فعلیت دومی باقی نمی‌ماند؛ در حالی که در مسأله تراحم، فعلیت هر دو واجب شرط است و در هر جایی که دو واجب در طول هم با

یکدیگر تراحم داشته باشند، بی‌شک باید اول را مقدم دانست. به این ترتیب، جایی برای فعلیت واجب دوم و تراحم آن با دلیل اول باقی نمی‌ماند. (خویی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۲۴۲)

آیت الله خویی در قیود و ادعاهای ذکر شده از طرف محقق نایینی؛ یعنی نبود جهت و شروط دیگر نیز اشکالاتی دارد؛ ولی چون مباحث تفصیلی بسیاری در آن مطرح شده است و آرایبی در ضمن آن ذکر شده که گاهی فقط مخصوص ایشان است و از طرفی این مطالب از غرض این مقاله به دور است، به صورت اجمالی به آن اشاره می‌گردد. (خویی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۲۴۵-۲۵۸)

ایشان قدرت شرط شده در وجوب حج را شرعی نمی‌دانند؛ بلکه قدرت عقلی می‌دانند با این بیان که اگر استطاعت را به «التمکن من أداء فريضة الحج عقلا و شرعا» تعریف کنیم، قدرت شرط شده در حج، شرعی محسوب می‌شود؛ ولی اگر آن را همان طور که مؤیدات روایی نیز دارد به «من كان عنده الزاد والراحلة مع أمن الطريق» تعریف نماییم، قدرت عقلی می‌شود. با این فرض در صورت شرعی بودن قدرت اخذ شده در وجوب وفای به نذر و عقلی بودن قدرت وجوب حج، وجوب حج مقدم می‌شود؛ زیرا از مصادیق بخش اول یعنی تراحم بین وجوب مشروط به قدرت عقلی و وجوب مشروط به قدرت شرعی می‌شود؛ اما همان طور که در تعریف قدرت عقلی و شرعی گذشت، ملاک شرعی و یا عقلی بودن قدرت، تصریح شارع به شرطیت قدرت در محتوای دلیل است و با این بیان در هر دو صورتی که محقق خویی بررسی می‌کند قدرت شرعی شمرده می‌شود و این امر مؤید محقق نایینی خواهد بود.

این محقق در حالت عدم وجود سابقه زمانی بین دو واجب، مقدم شدن سابق زمانی را از بین دو واجب مشروط به قدرت شرعی پذیرفت و در صورت عدم سبقت و مساوی بودن زمان، دو واجب مشروط به قدرت شرعی قائل به تخییر عقلی است. (خویی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۲۶۷)

نقد و بررسی

محقق نایینی در حالت عدم فاصله زمانی تصریح کرد که اهم و مهم در جایی است که هر دو واجب فعلیت داشته باشند؛ در حالی که در این مورد فعلیت از طرف هر دو حکم دیده نمی‌شود و باید قائل به تخییر شد. در این حالت باید گفت که اتفاقاً هر دو واجب فعلیت پیدا کرده و مکلف قادر به انجام هر دوی آنها نیست و از طرفی هر دو منجز نخواهند شد و باید متذکر گردید ایشان چون که هر دو را در این مقام بالفعل نمی‌داند، معیار اهمیت را جاری نمی‌کند؛ در حالی که باید در این مورد همان اهم و مهم جاری شده و در صورت نبود وجه اهمیت به تخییر قائل شویم.

۳.۲.۵. قدرت در هر دو واجب، عقلی است.

اگر یکی از واجب‌ها مهم‌تر از واجب دیگر باشد، باید واجب اهم را مقدم کرد؛ زیرا واجب اهم به دلیل اهمیتی که دارد صلاحیت این را دارد که مکلف را از انجام واجب دیگر عاجز کند؛ اما عکس آن چنین نیست. نسبت واجب اهم به دیگر واجب‌ها، مانند نسبت واجب در مقابل مستحب و مباح است. همان گونه که مباح و مستحب توانایی تزامم با واجب را ندارند، دیگر واجب‌ها نیز توانایی تزامم با واجب اهم را ندارند. با این بیان روشن می‌شود در این مسأله فرقی نمی‌کند که واجب اهم، سابق زمانی یا متأخر باشد. (نایینی، ۱۳۵۲، ج ۱، ص ۲۷۷؛ خویی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۲۶۴)

ایشان مثال این مورد را این طور بیان می‌کند که وقتی تزاممی بین نجات دادن انسانی از هلاکت و حفظ مال خود رخ دهد، بی‌شک نجات انسان به دلیل اهمیتش مقدم خواهد شد. نمونه دیگر تزامم بین دو جزء نماز است که مکلف فقط توانایی یک جزء را دارد. در این صورت مکلف باید جزئی را مقدم کند که اهمیت بیشتری دارد. (نایینی، ۱۳۵۲، ج ۱، ص ۲۷۷)

اگر واجب‌ها نسبت به همدیگر اهمیت و افضلیتی نداشته باشند، تمامی اصولیان در این حالت قائل به تخییر هستند؛ ولی در عقلی یا شرعی بودن آن اختلافات گسترده‌ای وجود دارد که مجال مطرح کردن آنها نیست. در هر حال محقق نایینی قائل به عقلی

بودن تخییر است، بر خلاف مسأله قبل که به شرعی بودن آن نظر دارد. (نابینی، ۱۳۵۲، ج ۱، ص ۲۷۹؛ خویی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۲۷۹)

نقد و بررسی

در صورت وجود اهمیت باید اهم را مقدم کرد و در صورت نبود و یا پیدا نکردن وجه اهمیت، باید قائل به تخییر عقلی شویم. حال در مورد ملاک اهمیت و ارجحیت نیز گفتنی است که مقیاس این تشخیص، فهم مجتهد است به این صورت که کدام دلیل را به نظر خود در نظر شارع با اهمیت‌تر می‌داند. (حکیم، ۱۴۱۸، ص ۳۵۱) این اولویت را یا باید از ادله کشف کرد و یا از مناسبت حکم با موضوع و یا از طریق شناخت ملاک‌های احکام به واسطه روایات. با این بیان روشن می‌شود که این اولویت، ممکن است بنا بر فهم مجتهد مختلف باشد و ضابطه کلی برای آن نمی‌توان پیدا کرد؛ ولی به صورت مثال می‌توان به چند مورد از این استنباطات اشاره نمود. از جمله این جهت‌های اولویت، انتخاب‌هایی است که در آن اصل و ساختار اسلام محفوظ بماند و یا موردی که حقوق مردم در آن ملاحظه شود. نمونه دیگر نیز، انتخاب تکلیفی است که در آن ناموس و خون مردم در امان باشد و یا ارکان عبادات در آن در نظر گرفته شود. (مظفر، ۱۳۹۲، ص ۵۵۲)

۳.۵. تراحم بین دو واجب مضیق و فوری با واجب موسع

از دیگر مرجحاتی که مشهور (مظفر، ۱۳۹۲، ص ۵۵۰) آن را به عنوان وجه ترجیح مطرح کرده‌اند، این است که اگر بین دو واجبی که یکی از آن‌ها مضیق و یا فوری است و دیگری موقت و موسع است، باید واجب‌های مضیق و یا فوری را مقدم کرده و دارای اولویت دانست؛ مانند تراحم بین اقامه نماز اول وقت در زمان وسیعی که دارد و بین از بین بردن نجاست مسجد که فوری است. در این حالت باید ازاله مسجد را مقدم دانست؛ زیرا واجب موقت موسعی مانند نماز دارای بدل‌های طولی است که در هر کدام می‌توان آن را به جا آورد؛ به خلاف مضیق و فوری که تدارک و جبران و بدل‌های دیگری ندارد و در صورت انجام نشدن، فوت می‌شود. از این بیان روشن خواهد

می‌گردد که اگر بین واجب موقت مضیق و واجب غیر موقت فوری نیز تراحم رخ دهد، بی‌شک باید واجب موقت مضیق را انجام داد و دیگر نوبت به واجب فوری نمی‌رسد؛ مانند نماز یومیه‌ای که در آخر وقت خوانده شده و در این حال با وجوب از بین بردن نجاست مسجد همراه شده است، که در این حال نماز مقدم می‌شود.

نقد و بررسی

در این حالت نیز مانند واجب تخییری و واجب تعیینی، تراحمی رخ نداده است؛ زیرا تراحم در حالتی رخ می‌دهد که مکلف توانایی انجام هر دو واجب را نداشته باشد. در حالی که در این فرض، واجب موسع دارای زمان مبهمی است و فرد خاصی از آن ملاک واقع نشده است؛ به خلاف واجب مضیق که زمان خاصی دارد و در صورت محقق نشدن در آن زمان فوت می‌شود. در این حالت بی‌شک مکلف توان جمع را دارد و تراحمی رخ نخواهد داد.

۴.۵. تراحم بین دو واجب مضیق که یکی از آن‌ها دارای وقت خاص است

اگر بین واجب مضیقی مانند نماز یومیه در آخر وقتش که دارای وقت خاص است و نماز آیات که محدوده زمانی خاصی برای آن تعریف نشده با ضیق وقتی که دارد، تراحمی پدید آید، باید نماز یومیه را مقدم کرد؛ زیرا آن وقت مخصوص به نماز یومیه است. نماز یومیه در هنگام تراحم با چیزی که در اصل تشریح آن زمان و وقت خاصی برای آن در نظر گرفته نشده است و اتفاقاً در آن زمان آمده است، اولویت دارد و این اولویت برآمده از اهمیتی است که در روایات به آن اشاره شده است. (مظفر، ۱۳۹۲، ص ۵۵۰)

اشکالی که در مورد قبلی مطرح شد، در اینجا نیز مطرح است و تراحمی رخ نداده که بخواهیم یکی را نسبت به دیگری ترجیح دهیم.

نتیجه‌گیری

از بیان آن چه گذشت، نتایج ذیل بدست می‌آید:

تراحم در نظر محقق نایینی عبارت است از تنافی دو حکم در مقام امتثال و فعلیت به طوری که مکلف قادر به انجام هر دوی آن‌ها نباشد؛ ولی به نظر نگارنده قید فعلیت

اشتباه است به این دلیل که تراحم در صورت فعلیت دو تکلیف در مرحله تنجز رخ خواهد داد. بدین‌سان بهتر است به قید «مقام امتثال» اکتفا شود.

مهم‌ترین تفاوت بین تراحم و تعارض از منظر مرحوم نابینی، تنافی محتوایی دو دلیل در مرحله جعل و انشا در تعارض و تنافی بین دو حکم در مرحله فعلیت به خاطر عدم قدرت مکلف بر انجام هر دوی آن تکلیف‌ها در تراحم است. این تفاوت اگر از جهت تعارض صحیح بوده و تعارض در واقع در مرحله جعل و انشا رخ دهد، از جهت تراحم صحیح نیست؛ زیرا تراحم در مرحله تنجز رخ داده و عدم قدرت بر امتثال نیز مؤید همین فرضیه است؛ به این صورت که اگر هر دو تکلیف فعلیت نداشتند، نوبت به مقام امتثال نمی‌رسید. پس روشن می‌شود تراحم در مرحله فعلیت رخ نداده؛ بلکه فعلیت هر دو مفروض مسأله است.

علت‌های اصلی عدم قدرت مکلف در مقام امتثال را می‌توان در بین مواردی جست‌وجو کرد؛ مانند تضاد متعلق‌های احکام برای به وجود آمدن در یک زمان و یا تلازم دو متعلق به گونه‌ای که با انجام یکی از آن‌ها، انجام دیگری محال شود و یا انجام یک متعلق، حکم مقدمه به وجود آمدن دیگری باشد.

در فرض وجود تراحم بین دو تکلیف به صورتی که بین دو امر متزاحم تساوی وجود داشته باشد و ترجیحی؛ هرچند جهت اهمیت بر یکدیگر نداشته باشند، نظر حق این است که مکلف می‌تواند بدون مراجعه به شرع این مشکل را حل کند؛ زیرا عقل عملی برای این حالت راهکاری دارد که عبارت از تخییر عقلی بین این دو مزاحم است. اگر بین دو متزاحم ترجیحی وجود داشته باشد، مکلف در این بین متحیر مانده و وظیفه‌ای به غیر از رجوع به شارع برای حل این تراحم برای خود تصویر نمی‌کند. در این میان باید به نقش مجتهدان در کشف این راه‌حل‌ها اشاره کرد. مهم‌ترین وجه ترجیح در بین اصولیان، وجه اهم و مهم است که برخی از اصولیان مصادیقی را برای آن برشمرده‌اند و برخی دیگر نیز مانند محقق نابینی وجوهی را که به نظر ایشان تباین با وجه اهم و مهم دارند را بررسی کرده‌اند.

اولین آن وجوه این است که اگر تزامم بین دو واجب که یکی از آنها تخییری؛ یعنی دارای چند بدل در مقام عمل برای مکلف و دیگری تعیینی باشد، مکلف باید تکلیف تعیینی را مقدم کند و آن را انجام دهد. حال این واجب تخییری دارای بدل‌های در عرض هم باشد و یا در طول هم، در هر حال باید واجب تعیینی را مقدم کرد. این نظر به این دلیل که اصلاً تزاممی بین آنها رخ نمی‌دهد که قائل به ترجیح یکی بر دیگری باشیم، صحیح نیست.

دومین از وجوه ترجیح در نظر محقق نایینی صورتی است که در آن تزامم بین دو واجب که یکی از آنها مشروط به قدرت عقلی و دیگری مشروط به قدرت شرعی است و در این حالت باید واجب مشروط به قدرت عقلی را مقدم ساخت. اشکال این دیدگاه آن است که با وجود حکمی که مشروط به قدرت عقلی است، جایی برای فعلیت تکلیف و حکم دیگری باقی نمی‌ماند و دیگر تزاممی وجود ندارد که قائل به ترجیح یکی بر دیگری شویم؛ در حالی که تزامم در حالتی رخ می‌دهد که هر دو واجب فعلیت داشته باشند.

در حالت دیگر مسأله، اگر هر دو واجب مشروط به قدرت شرعی باشند و یکی از آنها از حیث زمانی مقدم باشد، باید واجبی را مقدم کرد که سابق زمانی است. این جا نیز گفتنی است که سابق زمانی اگر فعلیت پیدا کند، جایی برای فعلیت دیگری باقی نگذاشته و تزاممی رخ نمی‌دهد و نظر صحیح در صورت عدم سبقت زمانی و فرض تزامم دو واجب که هر دو مشروط به قدرت عقلی هستند، در مرحله اول تخییر عقلی و در مرحله دوم مقدم‌سازی مورد اهم است.

در مورد دو وجه ترجیح در تزامم بین مضیق و یا فوری و یا موقت و موسع نیز تزاممی رخ نخواهد داد؛ زیرا تزامم در حالتی شکل می‌گیرد که مکلف توانایی انجام هر دو را نداشته باشد؛ در حالی که در این موارد این قدرت وجود دارد.

منابع

۱. ابن سیده، علی بن اسماعیل (۱۴۲۱ق). المحکم و المحيط الاعظم. اول. بیروت: دار الکتب العلمیة.
۲. ابن فارس، احمد بن فارس (۱۴۰۴ق). معجم مقاییس اللغة. اول. قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
۳. آخوند خراسانی، محمدکاظم (۱۴۰۹ق). کفایة الاصول. اول. قم: موسسه آل البيت علیه السلام.
۴. آملی، میرزا هاشم (۱۳۸۶ق). تحریر الاصول. تقریر سیدعلی فرحی، اول. قم: مکتبه الداوری.
۵. بروجردی، حسین (۱۴۱۲ق). الحاشیة علی کفایة الاصول. اول. قم: انصاریان.
۶. جزایری، محمدجعفر (۱۴۱۵ق). منتهی الدرایة فی توضیح الکفایة. چهارم. قم: دارالکتب.
۷. حکیم، محمدتقی (۱۴۱۸ق). الاصول العامة فی الفقه المقارن. دوم. قم: مجمع جهانی اهل بیت علیه السلام.
۸. حسینی شیرازی، صادق (۱۴۲۷ق). بیان الاصول. دوم. قم: دارالانصار.
۹. خوبی، ابوالقاسم (۱۴۱۷ق). محاضرات فی اصول الفقه. تقریر محمداسحاق الفیاض. چهارم. قم: دارالهادی.
۱۰. روحانی، محمدصادق (۱۳۸۲ش). زیادة الاصول. دوم. تهران: حدیث دل.
۱۱. سبحانی، جعفر (۱۴۲۴ق). ارشاد العقول الی مباحث الاصول. اول. قم: موسسه امام صادق علیه السلام.
۱۲. صدر، محمدباقر (۱۴۲۵ق). دروس فی علم الاصول. پنجم. قم: موسسه النشر الاسلامی.
۱۳. صدر، محمدباقر (۱۴۱۸ق). دروس فی علم الاصول. تعلیقه آل فقیه. اول. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۴. طباطبایی یزدی، سید محمدکاظم (۱۴۰۹ق). العروة الوثقی. دوم. بیروت: موسسه اعلمی.

۱۵. عراقی، ضیاء‌الدین (۱۴۱۷ق). *نهایة الافکار*. سوم. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۶. فراهیدی، خلیل، (۱۴۰۹ق). *العین فی اللغة*. دوم. قم: هجرت.
۱۷. فیومی، احمد بن محمد (۱۴۱۴ق). *المصباح المنیر*. دوم. قم: موسسه دار الهجرة.
۱۸. قوچانی، علی (۱۴۳۰ق). *تعلیقة القوچانی علی کفاية الأصول*. اول. قم: بی‌جا.
۱۹. مرکز منابع و اطلاعات اسلامی، (۱۳۹۷ش). *فرهنگ‌نامه علم اصول فقه*. پنجم. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۲۰. مطهری، مرتضی (۱۳۷۶ش). *مجموعه آثار استاد شهید مطهری*. تهران: صدرا.
۲۱. مظفر، محمدرضا (۱۳۹۲ش). *اصول الفقه*. دوازدهم. قم: بوستان کتاب.
۲۲. مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۸ق). *انوار الاصول*. دوم. قم: مدرسه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام.
۲۳. خمینی، روح الله (۱۴۱۸ق). *تتقیح الاصول*. تقریر حسین تقوی. اول. تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
۲۴. نایینی، محمدحسین (۱۳۵۲ش). *اجود/التقریرات*. تقریر ابوالقاسم خویی. اول، قم: عرفان.
۲۵. نایینی، محمدحسین (۱۳۷۶ش). *فوائد الأصول*. اول. قم: جامعه مدرسین.